

این متن از نشریه ایران نامه / سال هشتم شماره سوم تابستان ۱۹۹۰ / با همین عنوان گرفته شده است .
سایت احمد کسروی

محمدعلی جزایری

کسروی و برخورد فرهنگی شرق با غرب

”اروپا در این یکی دو قرن در نتیجه اختراعات خود مغز تمدن را از دست داده است. از صنایع تا آسایش جهانیان فاصله بسیار است. من این پیام را به سراسر شرق می‌دهم: اروپا راه رستگاری را گم کرده و در بیابان گمراهی سرگردان است و شما که به سوی آن می‌دوید همچون او گمراه و سرگردان خواهید بود.“

احمد کسروی

گزارشی کوتاه از زندگانی وی

احمد کسروی در سال ۱۲۶۹ خورشیدی در تبریز به جهان آمد و در همان شهر به مکتب و مدرسه رفت. نخست به ملایی پرداخت، ولی زود از آن کناره گرفت. هنگامی که جنبش مشروطه به تبریز رسید به آن دل بست و برای فیروزی آن کوششهایی کرد. در خیزش خیابانی به او پیوست، ولی پس از چندی، با چند تن دیگر، از او جدا شد. در سال ۱۲۹۸ به تهران رفت و دوازده سال با سمتهای گوناگون در وزارت دادگستری، در تهران و شهرستانها، خدمت کرد. پس از حکمی که به سود گروهی کشاورز و به زیان دربار صادر کرد، از آن وزارت بیرون آمد. سپس به وکالت دادگستری پرداخت. مدتی کوتاه هم در دانشکده معقول و منقول درس داد. در همه این مدت به کارهای پژوهشی نیز مشغول بود و کتابها و گفتارهای بسیار، بویژه در تاریخ و زبان، انتشار داد.^۱

از حدود سال ۱۳۰۸ وقت و هوش و جریزه خود را بیش از هر چیز صرف جستجوی از آلودگیها و بیماریهای اجتماعی و گرفتاریهای سیاسی و چاره آنها کرد. نخستین نتیجه این جستجو کتاب ”آئین“ بود که بخش نخست آن در ۱۳۱۱، و بخش دومش در ۱۳۱۲ بیرون آمد و هم در ایران و هم در بیرون از آن بسیار سر و صدا کرد. در آذر ۱۳۱۲ مهنامه ”پیمان“ را بنیاد نهاد و تا پایان زندگی اندیشه‌های خود را در مهنامه‌ها و روزنامه ”پرچم“ و بیش از شصت کتاب منتشر کرد، و نهادهای گوناگون فرهنگی - از دین، ادبیات، دستگاههای آموزش و پرورش تا اقتصاد و روش حکومتی - را به زیر ذره‌بین انتقاد گذاشت و با شتابی بیمانند راهبران جامعه و پیروان آنان را سخت از خود رماند. اما به انتقاد آنچه بود (و هنوز هست) بس نکرد، بلکه آنچه را ویران می‌کرد از نو باز می‌ساخت، و چه در ویران کردنها و چه در بازساختنها به هیچکس و هیچ چیز - از مرده و زنده، از کهن و نو - رحم نکرد!

اندیشه‌های اجتماعی کسروی، که همه به هم بسته بود، رفته - رفته به صورت یک ”ایدئولوژی“، یا، به اصطلاح خود او، ”راه“ جامع درآمد که ”پاکدینی“ نام گرفت و در اینجا فرصت گفت و گو از آن نیست.^۲

هواداران این ”راه“، که گروهی به نام ”آزادگان“ و ”پاکدینان“ بودند، پس از شهریور ۱۳۲۰ که کوششهای سیاسی آزاد گردید به نام ”باهاماد [= حزب] آزادگان“ صورت رسمی‌تری به خود گرفتند و در تهران و شهرستانها به کوشش پرداختند.

کسروی و ”آزادگان“ دچار سختگیریها و دشمنیهایی از سوی دولت و دستگاه مذهبی و دیگران گردیدند، در سالهای پیش از شهریور ۱۳۲۰، گذشته از داستان بیرون آمدن کسروی از دادگستری، که به آن اشاره کرده‌ایم، چون حاضر نشد از اندیشه‌های خود درباره شاعران گذشته ایران بازگردد، استادی دانشگاه را رها کرد. در سالهای پس از ۱۳۲۰ دولت سیزده تا از کتابهای او را بازداشت کرد و پروانه وکالت را از او گرفت. سرانجام به اتهام ”توهین به اسلام“ به دستور

رئیس مجلس و وزارت فرهنگ به محاکمه کشیده شد. در آخرین جلسهٔ بازپرسی، در بیستم اسفند ۱۳۲۴، در کاخ دادگستری، چند تن از فدائیان اسلام به اتاق بازپرس درآمدند و روبروی بازپرس، او و یکی از آزادگان جوان، محمدتقی حدادپور، را کشتند.

چنانکه از نوشته‌های وی برمی‌آید، چند پیشامد مهم در پرورش فکری کسروی در سی سال نخستین زندگیش اثر گذاشت که فهرست‌وار از آنها یاد می‌کنیم:

نخستین پیشامد جنبش مشروطه بود. می‌دانیم که اندیشهٔ مشروطه از غرب به ایران آمده بود. دلبستگی بسیار ژرف او به مشروطه هرگز سست نشد، و جنبش او برای چارهٔ گرفتاریهای اجتماعی و سیاسی ایران، چنانکه خود او بارها می‌گفت، دنبالهٔ جنبش مشروطه بود.^۳

پیشامد دوم، از بر کردن قرآن بود در بیست سالگیش. خود او می‌گوید: "این کار مرا واداشت که زمانی به معنی قرآن (معنایی که از خود آیه‌ها در می‌آید) بپردازم... نخست تکانی که در اندیشه‌ها و باورهای من پدید آمد از این راه بود"^۴.

پیشامد سوم، پیدا شدن ستارهٔ دمدار "هالی" بود در سال ۱۲۹۰. پدیدار شدن این ستاره، که ستاره‌شناسان پیش‌بینی کرده بودند هر ۷۵ سال یکبار رخ خواهد داد، توجه او را به پیشرفت دانشهای طبیعی در اروپا کشانید و در نتیجه به خواندن کتابهایی در ستاره‌شناسی، فیزیک، و ریاضیات پرداخت.^۵

کسروی متوجه شد که برای پیشرفت در زمینهٔ دانشها، به دانستن یک زبان اروپایی نیاز دارد، و برای اینکار به "موریال اسکول" (Memorial School)، رفت که کشیشان امریکایی در تبریز بنیاد گذاشته بودند. از ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۵ یک سال و اندی در آنجا عربی درس می‌داد و انگلیسی می‌خواند. کسروی دانشها را چندان دنبال نکرد، اما یک سال و چند ماه برای سختین بار فرصتی بود برای تماس و آشنایی نزدیک با چند تنی از غربیان.^۶

پیشامد چهارم نیز به دانشها بستگی داشت، و آن پیدا کردن اشتباهی بود در کتاب جبری که یکی از دانشمندان امریکایی به عربی نوشته بود و در لبنان و مصر به کار می‌رفت.^۷ خود کسروی به این داستان ارج چندانی نمی‌گذارد، ولی من گاهی اندیشیده‌ام که در زمانی که جوانان روشنفکر، به اصطلاح، دین و دل به غرب و غربیان باخته بودند - بویژه در رشتهٔ دانشها - پیدا کردن این اشتباه اعتماد به نفس جوانی را که از دانشها بهرهٔ بسیار کمی داشت، بسیار تقویت کرده است، و هراس از اروپایی و امریکایی را در دل او از میان برده است یا به از میان بردن آن کمک کرده است. پیشامد پنجم سفری بود که در تابستان ۱۲۹۵ برای جستجوی کار به قفقاز کرد. در این سفر چهل و پنج روز در تفلیس گذراند که گرچه کاری پیدا نکرد، نتیجه‌هایی دیرپا در زندگانی او داشت. مهمترین نتیجه، آشنایی و دوستی با آزادیخواهان روس و گرجی و مسلمان بود، از جمه اسماعیل حقی، که به گفتهٔ او یکی از "آزادیخواهان تندرو" بود، و بدینسان، به دست آوردن آگاهیها و بینشهای بیشتر و ریشه‌دارتر در این زمینه‌ها.^۸

این پیشامدها جز از بر کردن قرآن، همه مستقیم یا غیرمستقیم آشنایی با غرب بود. در عین حال، باید از نشریه‌های عربی و ترکی یاد کرد که در آن زمانها منبع اصلی آگاهی دربارهٔ غرب و غربیان بود برای ایرانیان و کسروی نیز آنها را می‌خواند.

کسروی از مهنامه‌های "الهلال" و "المقتطف" مصر و "العرفان" سوریه نام می‌برد. در زبان فارسی نیز نوشته‌هایی که در اینجا در نظر است در بیرون از ایران چاپ می‌شد. کسروی خود به نوشته‌های طالب‌زاده، آخوندزاده، میرزاملکم‌خان، میرزاآقاخان و دیگران، و روزنامه‌های "اختر" و "حبل‌المتین" و "قانون" اشاره می‌کند.

ناگفته پیداست که سرچشمه‌های پرورش فکری کسروی به آنچه تا اینجا یاد کرده‌ایم منحصر نبود. کسروی نیز، مانند بسیاری از همزمانانش، به دانش‌آموزی متداول آن زمان پرداخته بود و بویژه علوم دینی را آموخته بود. پرورش اندیشه‌های او و دگرگونی این اندیشه‌ها در گذشت زمان، نتیجهٔ آمیزش و برخورد میان دانسته‌های کهن شرقی و فراگرفته‌های نو غربی بود. از یکسو، و افزودن اندیشه‌های خودش، از سوی دیگر.

کسروی نخستین کسی بود در ایران (و شاید در شرق یا شرق میانه و جهان اسلام) که دربارهٔ یورش فرهنگی غرب بر ایران و شرق به درازای و موشکافانه جستجو کرده و از جنبه‌های گوناگون دربارهٔ آن گفت و گو کرد. او هنگامی که

این یورش هنوز در ایران تازه بود، به اصطلاح، زنگ خطر را به صدا درآورد. نیز او تنها به عنوان سخنگو و مدافع شرق سخن نمی‌گفت، اگرچه انگیزاننده نخستین او احساسات شرقیانه‌اش بود، بلکه این احساسات غرب را نیز فرا می‌گرفت. نتیجه این شد که با دقت به تجزیه و تحلیل زندگانی غربیان و ریشه‌های اصلی گرفتاریهای آنان و علت‌های آن گرفتاریها و راه چاره آنها پرداخت؛ و همزمان با اینکار، هم نیکبها و هم بدیهای آن زندگانی را به شرقیان باز نمود؛ و درباره آنچه شرقیان باید از غرب بگیرند و آنچه باید از گرفتن خودداری کنند شرقیان را راه نمود.

چنانکه گفتیم، کسروی در سال ۱۲۹۸ شمسی به تهران رفت. و پژوهشهای دامنه‌دار او درباره تاریخ و زبان و ادبیات نیز در همین زمانها آغاز شد، و در این پژوهشها ناچار بود، مانند دیگر دانشوران ایرانی، از نوشته‌های شرقشناسان سود جوید. نخستین برخورد اساسی و آموزنده او با غرب در همین زمینه بود.

در آن هنگامها بسیاری از ایرانیان شیفته غرب بودند و به شرقشناسان بیش از اندازه ارج می‌گذاشتند و گمان اشتباه در مورد آنان نمی‌بردند. کسروی با این شیفتگی به نبرد برخاست، و این نبرد را با انتقاد از لغزشهای شرقشناسان در پژوهشهایشان آغاز کرد. چنانکه در ترجمه انگلیسی "ادوارد براون" از تاریخ "ابن اسفندیار" صد و چهل و دو "سهو و غلط" یافت که بسیاری از آنها مطلب را دیگرگون می‌گردانید. کسروی که، به گفته خود، از "مراتب فضل و دانش" و "تالیفات گرانبها"ی براون آگاه بود، در گفتار خود تنها چند نمونه از این اشتباهات را به دست داد، ولی همه صد و چهل و دو اشتباه را در دفتری گرد آورد و نسخه‌ای از آن را به دست میرزا محمدخان قزوینی برای براون فرستاد.^۹ همچنین، تنها در یک فصل شانزده صفحه‌ای از کتاب "بس خوب و سودمند" "له استرینج" به نام *The Lands of the Eastern Caliphate*، بیست و دو "سهو و لغزش" یافت، ولی تأکید می‌کند که "این انتقاد و خرده‌گیری‌ها پروفیسور دانشمند انگلیسی را نام و آوازه نکاسته و پایه و دانش وی پستی نخواهد گرفت"^{۱۰}. چاپ این گفتار برای این بود که هم لزوم تصحیح اشتباهات نویسنده را با "دلیل ثابت کرده و هم از غلو و افراطی که درباره نگارشهای شرقشناسان اروپا در میان است کاسته باشد"^{۱۱}.

در جای دیگر از خوش گمانی بی اندازه مردم به اروپائیان و بی چون و چرا پذیرفتن گفته‌های هر اروپایی درباره تاریخ یا زبان ایران یاد می‌کند و می‌گوید: "من در کتابهای خود بیش از همه به شکستن این بند کوشیده، می‌خواستم به ایرانیان دو چیز را بفهمانم: یکی آنکه همه شرقشناسان در یک پایه نیستند و اگر در میانشان دانشمندان پرمایه‌ای هستند (که از چند تن نام می‌برد) بسیاری نیز کم مایه‌اند..."; "دیگری اینکه پرداختن به آنگونه نوشته‌ها ویژه اروپائیان نیست، و اگر کسانی از خود شرقیان همان راه را پیش گیرند و به همان اندازه رنج برند به هوده [= نتیجه‌های بهتری خواهند رسید"^{۱۲}

کسروی می‌پذیرد که درد انشهای طبیعی، صنعت، و برخی رشته‌های دیگر، اروپائیان گوی سبقت از مردم آسیایی بوده‌اند، "ولی آیا توان پذیرفت که در آن قسمت از تاریخ و جغرافیای ایران نیز که باید از کتابهای فارسی و عربی به دست آید نویسندگان اروپا پیشی و فزونی بر ایرانیان دارند؟"^{۱۳}

در زمینه اجتماع و فرهنگ، نخستین میوه کوششهای کسروی، "آئین" بود در دو بخش که در سال ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ نشر یافت. خواست او از "اروپا"، چنانکه خودش در نخستین صفحه کتاب می‌گوید، همه غرب است. "آئین" نگاهی است منتقدانه، جامع، و همه جانبه به زندگانی غربیان؛ و هشدار به ایرانیان و شرقیان که از تکرار اشتباهات غربیان، از آمودن آموزه‌های آنان - از "اروپائیگری" - بپرهیزند، و گرنه به گرفتاریهای آنان و بلکه بدتر از آن دچار خواهند شد.

در پی جوئی اندیشه‌های اجتماعی کسروی چند نکته را نباید از دیده دور داشت. یکی اینکه، کسروی نه تنها در اندیشه ایران، بلکه نگران سراسر جهان بود. در گفتار یکم از بخش یکم "آئین"، که عنوانش "جهان و جهانیان" است، از جمله می‌گوید: "جهان چنین حال بدی هرگز ندیده بود. روشی را که اروپا برای زندگی برگزیده... عاقبت بسیار شومی دارد. جهان از بیرون آراسته و زیبا ولی جهانیان از آسایش و خرسندی بی بهره‌اند...". می‌پرسد که آیا از اختراعاتی چون اتومبیل، راه آهن، هواپیما، تلگراف، سینما، رادیو "زحمت آدمیان در زندگی کمتر گردیده؟ فسوسا که نه! دریغا که نه! برعکس، "در نتیجه این اختراعات و تبدیلیهای که ناچار در زندگی پدید آمده... دسته انبوه جهانیان آن سختی و رنج را که امروز دارند هرگز نداشته‌اند". در همین آغاز کار به شرقیان هشدار می‌دهد که "... هر گاه از این راه که از پی غربیان پیش گرفته‌ایم برنگردیم، سختی و گرفتاریمان چندین برابر خواهد بود"^{۱۴}.

هنگام انتشار "آئین" همه جا سخن از "پیشرفت" غرب و پسماندگی شرق بود. کسروی در گفتار دوم بخش یکم آن کتاب، به عنوان "آیا جهان پیش می‌رود؟" می‌گوید که پایه لاف غرب از "پیشرفت" اختراعات اخیر است، و سپس می‌پرسد، "نخست باید دید جهان در جستجوی چیست؟ به عبارت دیگر، از کلمه پیشرفت پیداست که ما رو به سوی مقصدی داریم... آیا آن مقصد چیست؟". می‌گوید: "... در این باره سخن ما با اروپا یکی است و همگی بر آنیم که مایه نیکی جهان و یگانه آرزوی جهانیان آسایش و خورسندی است." ولی "آیا از این اختراعاتی نوین اروپا... بر آسایش و خورسندی مردم افزوده؟... فسوسا که نه! دریغا که نه!" برعکس "... در نتیجه این اختراعات و تبدیلهایی که ناچار در زندگی پدید آمده زحمت آدمیان روزافزون گردیده..." ۱۵.

در گفتار دیگر "آئین"، که عنوانش "نتیجه اختراعات اروپا" است، می‌پرسد که پس از اختراعات گوناگون (که از برخیها نام می‌برد) "آیا مردم برخلاف زمانهای دیگر یک روز کار کرده یک روز به آسایش و خوشی می‌پردازند؟ نه!". پرسشهای دیگری هم می‌کند: مردم بیشتر می‌خورند و می‌خواهند؟ بیشتر می‌زیند؟ بی چیزی و نداری از میان رفته؟ دشمنی از میان مردم رخت بر بسته؟ به همه اینها پاسخ می‌دهد: "نه!". نتیجه سخن اینست که: "درخت را از میوه‌اش باید شناخت. این اختراعات هر چه هست باشد. سودی که بر آدمیان دارد چیست؟!" ۱۶.

برای اینکه اندیشه‌های کسروی درباره اجتماع و مسایل اجتماعی بهتر فهمیده شود باید با جهان‌بینی او آشنا گردید. ما در اینجا به نکته‌های اساسی آن اشاره می‌کنیم:

یکی از بنیادهای جهان‌بینی کسروی در زمینه سرشت، یا گوهر، یا طبیعت آدمی است و تفاوت او با دیگر جانداران. در "آئین" از این موضوع بسیار کوتاه سخن می‌راند: "آدمی گذشته از تن و جان، که همه زندگان دارند، دارای گوهریست که خاص اوست و این گوهر است که ما روان می‌نامیم... آدمی دارای خرد است و دریافتهایی دارد که جانوران ندارند. چنانکه آدمی از نیکی به دیگران لذت می‌یابد اگرچه به زیان خود او باشد و از آزاری که به کسی برساند پشیمان می‌گردد. ولی جانوران از اینگونه دریافتهای بی بهره‌اند" ۱۷. وی دین، قانون، آموزش و پرورش، و دیگر نهادهای اجتماعی را برخاسته از "روان" می‌داند. این جهان‌بینی درباره "پیشرفت" می‌گوید: "آدمیان در زندگانی همیشه در پیشرفتند... ولی این پیشرفت از دو راه باید بود: یکی از راه افزایش و پی بردن به نیروهای طبیعت... و مانند اینها که از راه دانش‌هاست"، و "دیگری از راه شناختن معنی درست جهان و زندگانی و پی بردن به گوهر هر آدمی و دانستن جایگاه آن در میان آفریدگان و زیستن به آئین خرد و مانند اینها که باید "راه دین" نام دهیم".

کسروی "دین را برای جهان در بایست" می‌داند زیرا:

دین ... در گام نخستین قانونگذار است که یک رشته دستورهای سودمند و گرانبمایه را به دینداران می‌آموزد. در گام دوم شحنة است که اجرای آن دستورها را بی کم و کاست، در آشکار و نهان به عهده می‌گیرد. در گام سوم مربی است که پس از دیری که مردم نیک از بد شناختند کارهای بد را نه تنها گناه بلکه ننگ هم می‌شمارند و کردارهای نیکو را نه تنها ثواب بلکه مایه نیکنمایی نیز می‌دانند و از اینجا شرافت... پیدا می‌شود که پس از دین نیرومندترین عامل نیکی جهان است. در گام چهارم قاضی است که دینداران... از بدکرداران بیزاری جسته با دیده توهین در ایشان می‌نگرند و به نکوکاران نزدیکی جسته گرمی‌شان می‌دارند...

"همه این آثار را از دین ما با دیده خود دیده‌ام..." دلیل کسروی این بود که در شهرهای کوچک و در دهها، که هنوز آلوده اروپائیگری نشده بودند، مهمان‌نوازی، راستی و درستی، نیکوکاری، امنیت عمومی، و مانند اینها رواج بسیار داشت،

ولی در شهرهای بزرگ که اروپائیگری به آنها راه یافته بود اینگونه نیکها بسیار کم، و بدیها بسیار بیشتر شده بود ۱۸. کسروی از ادعای اروپا که "جبران بیدینی را با قانون می‌توان کرد" آگاهست، ولی می‌گوید: "از قانون به تنهایی کاری پیش نمی‌رود"، چنانکه در خود اروپا "با بودن قانونهای بسیار... زشتکاریها روزافزون است". سخن رئیس جمهور آمریکا را به روزنامه‌نگاران، که "آزمودیم با قانون جلو دزدی را نتوان گرفت. باید در مردم شرافت پدید آورد"، به راست می‌دارد، ولی معتقد است که شرافت "جز به دستیاری دین پیدا نمی‌شود".

از دیده کسروی، "گرفتاریهای اروپا - آنچه او را دست بسته به سوی نابودی می‌راند - چیزهاییست که از دو قرن پیش رو نموده و کم کم بر سختی خود افزوده است. اگر به دویست سال بازپس گردیم، اروپا حال دیگر جاها را دارد و

تنها چیزی که گاهی آسایش مردم را به هم می‌زند جنگهایی است که میانه دولت‌ها برمی‌خیزد یا شورشهایی که در اینسو و آنسو روی می‌دهد.

یکی از گرفتاریهای اروپا ماشین است، که کسروی به درازای آن گفت و گو می‌کند. او اختراعات را به دو دسته تقسیم می‌کند: "آنها که برای همه مردم کار می‌کند"، مانند اتومبیل، تلفن، چراغ برق، و آنها که "تنها برای توانگران کار می‌کند. اینها مایه ویرانی جهان است و حال امروزی اروپا که بیمناکترین حال است، نیست مگر نتیجه آن اختراعاتها". رویهمرفته "جز پاره‌ای] کشفهای طبی... دیگر اختراعاتی اروپایی درخور آن نیست که کسی بداتها بنازد یا گردن به افتخار بیفزارد" ۱۹.

از این ادعای اروپا آگاه است که "ماشین رنج آدمیان را کم می‌کند و بجای آنکه کسی در دو روز جفتی جوراب بیابد ماشین در یک روز صد جفت می‌بافد..." و این سود ماشین را انکار نمی‌کند، ولی می‌گوید که "زیانها بلکه آسیبهایی آن بسیار است. کوتاه سخن، "اگر ماشین رنج دستها را یکی بر صد کاسته رنج دلها را یکی بر هزار افزوده است" ۲۰. سپس آسیبهای ماشینهایی را که پیشه پیشه‌وران را از دستشان گرفته برمی‌شمارد: از یکسو "در هر کارخانه صدها یا هزارها کارگر می‌کوشد و هر کدام جز مزد اندکی در نمی‌یابد و نتیجه رنجهای آنان همه نزد خداوند کارخانه می‌ماند؛ و از سوی دیگر، بیشتر ساخته‌های فراوان کارخانه‌ها "چیزهای بیهوده و نادر بایست است" که کارخانه‌داران "چون چیره‌اند مردمان را به خریداری و کاربردن آنها وامی‌دارند و بدینسان دارایی مردم را به نیرنگ و ناروا از دستشان می‌ربایند" ۲۱.

کوتاه سخن، "این گناه ماشین آمرزش ندارد که راه نزدیک و آسانی به سوی مال‌اندوزی به روی آزمندان باز می‌کند" و در نتیجه "فزونی بی اندازه ماشین و تندی روزافزون کار آنها" میلیونها انسان بیکار شده‌اند ۲۲. "آسیب دیگر ماشینها آنکه داد و ستد و بازرگانی... در نتیجه پیدایش ماشین... مایه گرفتاری جهان گردیده است". سرمایه‌داران از هر راهیست مردم را به خریدن کالاهای خود وامی‌دارند. نتیجه "بدعت زشت" اینست که "خودآرایی... به هر کجا رواج گرفته و زن و مرد پارسایی و مردمی و آبرو را فدای آراستن سر و تن می‌سازند..." ۲۳.

گرفتاری ماشین را چاره چیست؟ کسروی می‌گوید: "هر دردی از هر جا برخاسته از آنجا باید درمان کرد. بیکاری در اروپا هم که نتیجه ماشینهاست چاره‌اش جز برداشتن ماشین یا کاستن از فراوانی آن نیست. اگر پاره کارها جز با ماشین گزارده نمی‌شود یکرشته کارها هست که با دست و ماشین هر دو گزارده می‌شود. اینها را باید جز با دست نکرد تا کار برای بیکاران پیدا شود" ۲۴. در سالهای بعد پیشنهاد دیگری به اینها افزود: "ماشینها را کوچک می‌گردانیم که هر کس بتواند... یک ماشین کوچک به کار اندازد. آن ماشینهایی که کوچک نتواند بود به شرکتها یا به دولت تخصیص می‌دهیم" ۲۵.

گرفتاری دیگر غرب بیدینی است. علت کاهش رونق دین این بود که "... مردم از دست سیاهکاریهای کشیشان به جان آمده بودند... اینست که چون در فرانسه و دیگر جاها بر پادشاهان و ستمگران می‌شورند کشیشان را هم دست می‌تابند و چون دینی جز از آنکه آنان می‌نمودند نمی‌شناختند با دین نیز دشمنی می‌آغازند" ۲۶.

می‌گوید: "بیدینی اگر نشناختن خدا بود من سخن از آن نمی‌راندم. چه خدا بی نیاز از این است. ولی بیدینی همیشه زیانهای سترگی را دنبال خود دارد. چنانکه در اروپا در نتیجه آن کسانی به نام دانشمند و فیلسوف پدید می‌آیند که گویی دشمن جنس آدمی بوده‌اند و بر برتری که آدمیان بر ددان و چهارپایان دارند رشک می‌برده‌اند و با یکرشته گفتارهای زهرآلود به دشمنی آن برتری برخاسته‌اند" ۲۷.

یکی از این فلسفه‌ها "داروین‌گری" است که از فرضیه "تطور" سرچشمه می‌گیرد. می‌گوید: اگر هم این فرضیه درباره اینکه آدمی از بوزینه برخاسته است درست باشد، داروین و دیگران به یک نکته بسیار ارجدار پی نبرده‌اند و آن اینست که "روان" تنها در آدمی هست و جانوران آن را ندارند. روان باید نتیجه "موتاسیون"، یا "طفره"، یا در اصطلاح خود کسروی، "جهش" بوده باشد، زیرا که این تفاوت برخلاف تفاوتهای دیگر تفاوتی است کیفی نه کمی. همچنین پیدایش دین و دینهای گوناگون را نتیجه "جهش" می‌شمارد ۲۸.

کسروی از قانونهای غرب هم گفت و گو می‌کند. آئین فرمانروایی آن را "بسیار خردمندانه"، و آزادی و برابری در برابر قانون، برانداختن فئودالیسم و برده‌فروشی را - که نتیجه جنبشهای سده‌های گذشته است - نیکو می‌شمارد: "قدیمی

که غرب در راه پیشرفت و برتری جهان برداشته همین بوده. کسانی اگر می‌نازند جز بدین کارها ننازند... ولی نباید پوشیده داشت که این آئینها دیگر است و حال امروزی اروپا دیگر."

می گوید: "قانون خود راهی است برای انجام کاری. پس این راه باید راست و یکسره باشد و نازک‌کاریها و نکته‌سنجیها در زمینه قانون عیب است." اما قانونهای اروپا پیچیده است. کاغذبازی را از اندازه گذرانده است. در نتیجه این کمیها "در هر گامی پیچی پیش می‌آید و رونده باید چندان سر این پیچها درنگ کند که مقصد را فراموش سازد یا از پا افتاده در نیمه راه دربماند" ۲۹.

رویهمرفته کسروی بر آن است که "در آن قسمت از قانونهای اروپا که از روم باستان برداشته‌اند نشان هوش و خرد پیداست ولی بخشهایی که از خود اروپائیان است کمتر نشان خرد در آنها می‌توان پیدا کرد" ۳۰.

کسروی از وضع زن نیز در غرب بسیار ناخوشنود است، گرچه از وضع او در شرق نیز خشنود نیست، چنانکه در "آئین"، در ۱۳۱۱، نوشت: "اگر رفتار ما با زنان بد است رفتار اروپائیان بدتر می‌باشد." نکته بسیار جالب اینست که اندیشه‌های او در زمینه حقوق زنان در گذشت زمان شاید بیش از اندیشه‌های او در هر زمینه اجتماعی دیگر دگرگون گردید، و نمونه نیکی است از اینکه کسروی پیوسته نه تنها با اندیشه‌ها و باورهای دیگران، بلکه به اندیشه‌ها و باورهای خود نیز با دیده انتقاد می‌نگریست و هر جا منطق یا "خرد" ایجاب می‌کرد، اندیشه‌ها و باورهای خود را نیز دیگر می‌گردانید. در "آئین" رویهمرفته در این زمینه به سنتهای ایرانی - اسلامی نزدیک است و زن را نیازمند "پاسبانی و سرپرستی" مرد می‌داند، زیرا "انبوه مردان نامرد و سیاهکارانند" ۳۱. از اینرو زن را در بند محدودیتهایی می‌خواهد که برای ما امروز پذیرفتنی نیست. اما در نوشته‌های سالهای آخر زندگانی تقریباً همه این محدودیت را از میان می‌برد، ولی برخی از آنها را "بیشتر درباره مشاغل زنان" نگاه می‌دارد.

کسروی در گفت و گوی از علل گرفتاریهای غربیان از "یکی از حالهای شگفت" آنان یاد می‌کند که "خودشان برگشت می‌نامند و آن را عاملی در زندگانی می‌شمارند. بدینسان که هرآنچه امروز رواج دارد فردا وارونه آن را می‌گیرند و یا اگر کسانی پنداری دارند دیگران یکسره ضد آن را می‌پذیرند." یکی از مثالهای بسیار این برگشت (رآکسیون): "آن پایبندی سخت به دین در قرنهای پیشین و آن لشکرکشیها به شرق به نام دین و دیگر اینگونه کارها که در تاریخها نگاشته است. امروز بجای آنها داروینگری و دیگر فلسفه‌های زهرآلود رواج دارد" ۳۲. نمونه‌هایی هم از وضع دادگستری می‌دهد، مثلاً، در فرانسه پیش از انقلاب هرگاه که یکی از دیگری تظلم می‌کرده.. بی رسیدگی و با زور و فشار مدعی به را از مدعی علیه می‌گرفته‌اند. پس از انقلاب، "بر ضد آن رسم پیشین کوشیده و خواسته‌اند که تا می‌توانند ناز مدعی علیه را بکشند." حتی اگر کسی مرتکب جرم مشهودی شده و "هرگز آن را انکار ندارد باز چندین هفته بلکه چندین ماه او را اسنتطاق و محاکمه [می‌نمایند]. برای مثال از کشتن... رئیس جمهور فرانسه در سال ۱۹۳ یاد می‌کند که در پیش چشم چندین هزار تن رخ داده. کشنده "طپانچه به دست گرفتار شده بود و همیشه داد می‌زد که مرا تیرباران کنید. با این حال چند هفته محاکمه او [طول] کشید که یک فرانسوی در جامعه مدعی‌العموم و دیگری در جامعه وکیل مدافع با هم جنگ زرگری می‌کردند و عمر خود و دیگران را تباه می‌ساختند" ۳۳.

گفته‌های کسروی درباره غرب و فرهنگ آن بسیار است، ولی لب مطالب او همینهاست که گفته‌ایم. رویهمرفته او می‌کوشد نیک و بد غرب هر دو را ببیند. در این "آئین" تکیه او بر عیبهای غرب است، و دلیل این باید روشن شده باشد. من گمان می‌کنم دلیل دیگری هم برای این موضوع باشد، و آن اینست که کسروی تنها کسی بود که درباره جنبه‌های منفی فرهنگ غرب روشن و با دقت سخن می‌راند و به کلی‌گویی بس نمی‌کرد. به عبارت دیگر، بسیاری از این مطالب مهم را اگر کسروی به میان نمی‌آورد، ناگفته می‌ماند. در یکجا درباره "کسانی که امروز جلو کاروان شرق راه افتاده او را به سوی زندگانی غرب راه می‌نمایند" می‌گوید: "کاش اینهمه ستایش و گزافگوییها که از غرب دارند اندکی هم از عیبهای آنجا یاد می‌کردند...". سپس مثالهایی از این عیبها می‌دهد؛ از جمله می‌گوید که، کاش "می‌گفتند که در آمریکا دزدان دسته‌بندیها دارند و حکومت از کار آنان درمانده است. می‌گفتند که در آن سرزمین تمدن کسانی برای خوراک آبگوشت زندان جرم می‌کنند تا به زندان راه یابند. می‌گفتند که در هر شهری صدها مهندس و دکتر و پروفیسور بیکاراند و تنها در یک شهر بوداپست شصت تن از این دانشمندان داوطلب میرغصبی شده‌اند" ۳۴.

در اینجا باید توجه را به تفاوت "ترازوی" کسروی در سنجش نیک و بد فرهنگ غرب با ترازوی دیگران بکشانیم. در یک جا از "ترازوی شرق و غرب" یاد می‌کند که بسیاری از ایرانیان در هر فرصتی بکار می‌بردند. "در این ترازو... همیشه کفه غرب سنگین و کفه شرق سبک درمی‌آید"، مثلاً، یکی از آمریکا برگشتگان در کتابش از جمله نوشته است که در آنجا "بچه‌های پنج ساله توزیع جرایم می‌کنند. از اینجاست که هر آمریکایی چون بزرگ می‌شود راه زندگی بهتر را می‌شناسد و در اندک زمانی ثروت می‌اندوزد". کسروی می‌پرسد: "آیا کار کردن بچه‌های پنج ساله (اگر راست باشد) دلیل سختی زندگانی یک مردم و خود عیب آنان می‌باشد یا گواه کوشش و غیرت ایشان".

و اما "اروپائیگری": "... سالهاست در شرق جنبش شگفتی نمایان شده... یگانه آرزوی هر مملکتی آنست که از همه زودتر به پایه اروپا رسیده به گفته خودشان قافله تمدن را دریابند. و همگی چندان از جا دررفته‌اند که گرانمایه‌ترین اندوخته‌های شرق را از دین و پارسایی و اخلاق ستوده گرانها زیر پا ریخته درمی‌گذرند"^{۳۶}.

تاریخچه این جنبش را به فزونی ماشینها و کارخانه‌ها، و در نتیجه آن انباشته شدن انبارهای بازرگانی در اروپا برمی‌گرداند که دولتهای اروپا را در جستجوی بازار به شرق کشانید. "لیکن هنگامی بخت به ایشان روی آورده که در خود شرق جنبشهایی به نام آزادیخواهی یا اروپائیگری پدید آمده است". از جمله در ایران شورش مشروطه برخاسته. پیشروان این شورش "جز از عدالت و نظم نمی‌خواستند و از اروپا جز چند چیز لازم نداشتند"^{۳۷}. ولی به زودی عدالت‌خواهی جای خود را به اروپاخواهی می‌دهد. به گفته این اروپاخواهان -

اروپا معدن هر نیکی و بهی است و اروپائیان از مرد و زن فرشتگان روی زمین‌اند. سراسر جهان از تمدن بی بهره و این نعمت زندگانی خاص اروپاست... هر چه در اروپا هست، از قوانین و اخلاق و عادت، ایرانیان باید بگیرند... دیگر چه گویم که این فرومایکن چها گفته‌اند...

هر چه در اروپاست ستوده و نیکو و هر چه در شرق است نکوهیده و بد. یکی هم پرده از روی مقصود برداشته و بی باکانه گفته: ایرانیان باید از تن و جان و از درون و بیرون اروپایی شوند. [جمله اخیر "فارسی شده" گفته معروف تقی‌زاده است] جوانان از نادانی و گمراهی آغاز تاریخ شرق را از روزی می‌گیرند که جنبش اروپاخواهی پیدا شده و زمانهای درخشان پیش را... به هیچ نمی‌شمارند"^{۳۸}.

کوتاه سخن، اروپائیان "ربودن دارایی شرق را می‌خواهند"، ولی "برای این کار علم، تمدن و برتری و بهتری را دستاویز ساخته‌اند و با این دستاویزها و به دست یک مشت مردم فرومایه بنیاد آسایش شرقیان را کنده زندگانی ساده را از دستشان می‌گیرند"^{۳۹}.

کسروی از دستاویزهای اروپاخواهان "در برانگیختن شرقیان به اروپائیگری" یاد می‌کند که "یکی از آنها تمدن است. به گفته اینان، تمدن خاص اروپاست که از آنجا باید همپای اتومبیل و تئاتر و سینما و روزنامه و مانند اینها به دیگر سرزمینها برسد"^{۴۰}. از معنی تمدن و چگونگی پیدایش آن سخن می‌گوید و به این نتیجه می‌رسد که "تمدن چیز نوی نیست، بلکه از باستان زمان با زندگانی آدمیان توأم بوده است. خاص اروپا نیست". از آسیا پیغمبران برخاسته‌اند و آئینهایی آورده‌اند "که هرکدام صدها سال مایه آسایش جهانیان بوده. آیا سرزمینی که زردشت و عیسی و محمد ازو برخاسته‌اند بی بهره از تمدن بوده؟! بشکند آن دهانی که به چنین سخنی باز شود!"^{۴۱}

اگر مقصود از تمدن که خاص اروپا شمرده می‌شود ماشینکاری آنجا و اختراعات نوین است این خود سخنی بیهوده است. چرا که این اختراعات ابزار زندگی است و صدها بلکه هزارها سال پیش از پیدایش آنها تمدن در جهان رواج داشته است.

بلکه اگر از راستگویی باک نکنیم اروپا در این یک دو قرن در نتیجه اختراعات خود مغز تمدن را از دست داده است...^{۴۲}

دستاویز دیگر هواداران اروپا پیشرفت علوم است. کسروی از این نیز آگاهست؛ "ولی آیا می‌توان هر علمی را سودمند و نیکو دانست؟! آیا علمی که از آن بمب و تانک و گازهای آدمکش پیدا آمده می‌توان از پیشرفت آنها به خود بالید؟!". از سهم مردم باستان در دانشها یاد می‌کند و گذشته از آن، برآنست که "علوم تا به دست اروپا نیفتاده بود سودش بیشتر از زیانش بوده، بلکه زیانی از آن نمایان نبوده است. ولی امروز علوم زیانش فزونتر است تا سود آن".

می‌گوید "راست است که در اروپا علومى همچون طب و ستاره‌شناسى و تاریخ و مانند اینها پیشرفت فراوان کرده، ولی علومى که از آن ابزارهاى دوزخى برمی‌آید پیشرفت و رواجش چندین برابر است" ۴۳.

چنانکه دیده می‌شود، در این سخنان کسروى از "علم خالص" و تکنولوژى، که سودجویى عملى از آن است، یکجا سخن می‌راند. در هر حال، نکته اصلی برای او اینست که "آنچه جهان نیازمند و خواهانست خرسندى جهانیان است و این خرسندى را اگر خانه‌ای فرض کنیم دین بجای بنیاد آن و علوم بجای نقشهای دیوار است" ۴۴.

دستاویز دیگر، قانون است. کسروى می‌گوید:

اروپائیان دم از ناتوانی و کارندانی شرق می‌زنند و به همین دستاویز بر پاره سرزمینها قیومت کرده و بر بسیاری از کشورها دست‌اندازی می‌کنند. دلیشان هم یکی اینست که در شرق قانون نیست و کارها آشفته و نابسامانست... ما اگر قانون نداشتیم یا قانونهای اروپا بهتر بود جای ایرادی نبود. ولی سخن اینست که شرقیان قانونهای آزموده و سنجیده را که داشته‌اند از دست داده بجای آنها قانونهای بیخردانه‌ای را می‌گیرند. این خود زبونی است - زبونی که هرگز تن در نباید داد ۴۵.

برای مثال، یادآوری می‌کند که ایران هزارها سال حکومت و قانون داشته، و برای نمونه از قانونهای مالیاتی آن یاد می‌کند. می‌گوید قانون مالیات ایرانیان "نتیجه هوش و آزمایش چندین هزار تن مستوفی و دبیر بوده و با همه سادگی و آسانی نیک از عهده انجام کار برمی‌آمده". ولی پس از مشروطه "به نام اروپائیگری آن را برانداخته و کسانی را از اروپائیان با ماهانه‌های گزاف آورده قانون و اداره نوین کنونی را بنیاد گزارده‌اند. هواداران اروپا بگویند که بدی آن قانون کهن ایرانی چه بوده و نیکیهای این قانون نوین چیست؟... اگر رسم مستوفیگری نارساییها داشته، کسانی می‌توانستند چاره آن نارساییها را بکنند و هرگز نمی‌شایست که بیکبار آن را برانداخته با خرجهای گزاف قانون اروپایی را جانشین آن سازند" ۴۶.

نوشته‌های کسروى درباره غرب و اروپائیگری در ایران دست کم در میان روشنفکران جنجالی به پا کرد. راست است که اروپائیگری هنوز در ایران ریشه نداشت بود؛ ولی گذشته از تقی‌زاده که با آن بیباکی ایرانیان را در همه جا و همه چیز اروپایی می‌خواست، کسان دیگری هم بودند که در غرب و غربیان جز نیکی و برتری نمی‌دیدند. حتی سیاست دولت، که از یکسو می‌کوشید غرور ایرانیان را به ایران باستان زنده کند، از سوی دیگر می‌خواست ایران و ایرانیان را در رشته‌های گوناگون زندگانی هرچه بیشتر و هرچه تندتر مانند غرب و غربیان گرداند - گرچه این ماندگى سطحی باشد. داستان دراز است و ما تنها دو سه نمونه از واکنش دیگران را در برابر انتقاد کسروى از غرب به دست می‌دهیم.

چنانکه دیده‌ایم، نخستین برخورد کسروى با غرب در زمینه شرقشناسی بود. رویهمرفته، انتقاد کسروى از شرقشناسان بسیاری از "اهل فضل و ادب" را خوش نیفتاد. مثلاً هنگامی که در نشستى، کسروى در یک گفت و گوی دانشی به "هرتسفلد" (Ernest Herzfeld) خرده گرفت، تقی‌زاده و دیگران از کسروى رنجیدند و زبان به گله گشادند ۴۷. این را هم گفته‌ایم که کسروى نسخه‌ای از جزوه‌ای حاوی انتقادهایش از ترجمه انگلیسی "براون" از کتاب ابن‌اسفندیار را برای قزوینی فرستاد که به براون بدهد (چون از اشتباه‌های بسیار آن ترجمه جز چند فقره را چاپ نکرده بود، ولی می‌خواست خود براون از آنها آگاه باشد). ولی قزوینی از دادن آن جزوه به براون خودداری کرد ۴۸. چنانکه یکی از دوستان از زبان کسروى می‌گفت، در آن نشست تقی‌زاده یا قزوینی درباره این جزوه گفته بود که "آدم خوب نیست به فرنگی ایراد بگیرد، این کار خارج از نزاکت است!". مجتبی مینوی هم گله داشت که "مرحوم کسروى... بعضی از اشتباهات [مستشرقین اروپا] را بهانه منکر شدن کلیه فضایل و تحقیقات ذی‌قیمت آنها کرد" ۴۹.

شنیدنی‌تر واکنشی بود که در برابر انتقاد کسروى از غرب نشان داده شد. کسروى پس از انتشار بخش یکم "آئین"، دو رشته گفتار در روزنامه "شفق سرخ" چاپ کرد، یکی به عنوان "انجام کار اروپا چه خواهد بود"، دیگری به عنوان "زندگانی زور و نیرنگ"، علی دشتی و ليقوانی، نماینده مجلس، به آن گفتارها پاسخ دادند که در "شفق سرخ" چاپ شد. این گفتارها بسیار خواندنی است. دشتی پاسخ خود را چنین آغاز می‌کند: "... اگر کسی از خارج به من می‌گفت که آقای کسروى راجع به تمدن غرب یک همچو عقاید عجیبی (و به قول فرنگیها پارادوکسال) دارند باور نمی‌کردم. زیرا این سنخ عقاید [به یک] آخوند متعصب قشری و بی اطلاع از حقایق تمدن گذشته و امروز بیشتر برانزده بود تا یک عنصر منورالفکر و زحمت کشیده‌ای مانند آقای سیداحمدخان کسروى که آثار علمی و ادبی ایشان... از یک فکر عمیق و مطلع و تتبع حکایت می‌کند که سهم وافر از تمدن و تربیت عصر جدید برده‌اند." ليقوانی می‌گوید: "... متأسفانه اذهان راکد و

متحجر در مملکت ما زیاد و ممکن است نظریات آقای کسروی که صرف صوفیگری و بیشتر به فلسفه ماوراءالطبیعه شباهت دارد تطور فکری را که خواه ناخواه در اثر پیشرفت و ترقیات دوازده ساله اخیر تاریخ مملکت [از روی کار آمدن رضاشاه پهلوی] شروع شده است از راه خود منحرف و در هر جا که زمینه مستعد است عده‌ای را به طرف موهوم‌پرستی سوق داده و به علاوه اثر غیر مطلوبی در عالم مدارس و محصلین داشته باشند^{۵۰}. گذشته از این پاسخها، چون کسروی در "آئین" از ماشین و گرفتاریهای برخاسته از آن گفتگو می‌کند کسانی به ستایش یا به سخریه او را "گاندی ایران" نامیدند.

"آئین" در بیرون از ایران هم تا اندازه‌ای شناخته شد. بخش یکم آن پس از انتشار به عربی ترجمه شد و با عنوان "الطریقه" در مصر چاپ شد. کسروی به ترجمه انگلیسی آن کتاب هم اشاره می‌کند، ولی گمان نمی‌کنم چاپ شده باشد. نیز، چنانکه او می‌گوید، تکه‌هایی از آن در برخی روزنامه‌های اروپا ترجمه شد، ولی من به اینها دسترسی نداشته‌ام^{۵۱}.

"آئین" نخستین و جامعترین نوشته کسروی بود دربارهٔ اریائیکری. اما پس از آن کتاب و گفتارهای "شفق سرخ" نیز بارها از گرفتاری اروپائیکری یاد کرد. چنانکه در ۱۳۱۳، در گفتاری دربارهٔ روزنامه‌نویسان ایران نوشت:

در ایران پیش از مشروطه بنیاد زندگانی نیکی بر پا بود. از این بنیاد تنها یک گوشه را بایستی ویران کرد و دوباره ساخت و آن موضوع حکومت استبدادی بود که بایستی از پایه کنده بجای آن حکومت مشروطه را گذاشت. و چون اینکار انجام داده شد پس از آن بنیاد زندگانی ایران کندی و برانداختنی نیست، بلکه اگر فروریختگیها در آن پیداست یا اگر باید چرکهای آن را فرو شست و رنگ و روغن دیگری به دیوارهای آن زد این کارها هیچ نیاز به کندن بنیاد ندارد.

به عبارت ساده، ما پس از مشروطه تنها این را در بایست داشتیم که جلوگیری از خرافات دینی نماییم و چاره‌ای برای بیسوادی توده بجوییم و پراکندگی و پاشیدگی را از میان مردم برداریم و مردم را به ایرانیگری پایبند و علاقمند گردانیم - و مانند این کارها که نیاز داشتیم. خردمندان نیز پس از مشروطه به این کارها پرداخته بودند. ولی چون هیاهوی اروپائیکری برخاست و در نتیجه آن شما روزنامه‌نویسان پدید آمدید همه آن آرزوها نانجام ماند و کنون شما تیشه بر بنیاد زندگانی ایران می‌زنید^{۵۲}.

در این باره، یعنی زمینه فرهنگی و تاریخی اروپائیکری در ایران، و بستگی این زمینه به گذشته و آینده ایرانیان، کسروی دو - سه ماه پس از پیشامد شهریور ۱۳۲۰، که اشغال ارتشهای بیگانه اوضاع ایران را درهم فرو ریخت و نومیدی همه را فرا گرفت، در گفتاری مفصل به عنوان "آینده ایران چه خواهد بود؟" چنین می‌گوید:

ایران قرن‌ها با تاریکی می‌زیست. از زمان سلجوقیان تا آخرهای قاجاریان قرون مظلمه این کشور است. ایران از این تاریکی با صد پریشانی بیرون آمد. چهارده مذهب و چند بدآموزی دیگر، افسانه‌های کهن مسیحیان و جهودان، مهر و ناهیدپرستیهای زردشتیان، کشاکشهای تعصب‌آمیز سنیان و شیعیان، بافندگیهای دور و دراز صوفیان، پراکنده‌گوییهای خراباتیان، استلالات بیخردانه شیعیان و متشرعان، عبارت‌پردازیهای بهائیان و ازلیان، پنداربافیهای فلاسفه یونان، گزافگوییهای علی‌اللهیان و گوران و باطنیان - اندوخته‌های فکری بوده که ایرانیان در پایان قرون مظلمه با خود می‌داشتند...

با این اندیشه‌های پراکنده و راههای گوناگون ایرانیان از قرون مظلمه بیرون می‌آمدند. در این هنگام راه اروپا بر روی آسیا باز شده و شرقیان خواه و ناخواه با غربیان رابطه پیدا کرده خود را ناگزیر می‌دیدند که چیزهایی را از اروپا یاد گیرند.

سپس از شوق جنون مانند اروپائیکری در میان شرقیان یاد می‌کند و سخن را چنین دنبال می‌کند:

از این ارتباط نیز اندیشه‌های گوناگون دیگری در میان ایرانیان رواج یافت. دانشهای طبیعی، دموکراسی، سوسالیسم، نیهیلیزم، فلسفه داروین، فلسفه مادی، اندیشه‌های تند نیچه و باختر و یاران او، چیزهای نویی بود که ایرانیان از اروپا آموختند.

اینها نیز گذشته از آنکه خود با یکدیگر ناسازگاریهایی می‌دارد با اندیشه‌های کهن پیشین بیکبار ناسازگار درمی‌آید. مثلاً، همان دانشهای طبیعی و همان دموکراسی هر یکی از راه دیگری با مذهبها متضاد است.

یک توده با این اندیشه‌های رنگارنگ راه به کجا تواند برد؟! شما بیندیشید که ایرانیان امروز در چه راهیند و به کجا می‌روند!؟

در اینجا کسروی از شورش مشروطه در ایران و حکومت دموکراسی و اینکه از همان گام نخست میان آن و مذهب شیعه ضدیت پیدا شد، گفت و گو می‌کند و آن را روشن می‌گرداند. ما نمی‌توانیم در این گفتار به این موضوع درآئیم. کوتاه سخن او اینست که این ضدیت را دو انگیزه هست. یکی اینست که در این مذهب حکومت از آن علماست؛ و دیگر اینکه "در وظایف افراد نیز، میانه مشروطه با مذهب ناسازگاری پدید آمده. چه در مذهب شیعه هر کسی می‌بایست جز به کارهای مذهبی - از زیارت رفتن و روضه‌خوانیها بر پا کردن و مانند این - نپردازد... در حالی که مشروطه یکرشته تکالیفی - از میهن پرستی و کوشش به آبادی کشور و علاقمندی به نیروی دولت و مانند اینها - به گردن هر کسی می‌گذاشت. مشروطه‌خواهان زبان باز کرده به مردم می‌گفتند: پولهایی را که در راه روضه‌خوانی و رفتن به زیارت خرج می‌کنید، در مدرسه باز کردن و راهها شوسه کردن و مانند اینها به مصرف رسانید، و همین گفته‌ها مایه رنجش پیروان مذهب می‌گردید" ۵۳.

کسروی در سال ۱۳۱۹ یک رشته گفتار به عنوان "ما چه می‌خواهیم؟" در "پیمان" انتشار داد که در آنها اندیشه‌های خود را درباره گرفتاریهای اجتماعی ایران به تفصیل باز می‌گوید و از جمله زمینه تاریخی این گرفتاریها را شرح می‌دهد. از جمله از بدآموزیهای گوناگون که در اندیشه‌های ایرانیان اثرهای زیانمند گذاشته (و از آنها در بالا نام بردیم)، و نتیجه‌های آنها، همچون آسیب مغولان، و دیر نپائیدن فیروزیهای صفویان و نادرشاه، و ناتوانی و زبونی کشور در دوران قاجار، گفت و گو می‌کند و سخن را به شورش مشروطه می‌رساند. یکی از نتیجه‌های آن تکان ریشه‌دار این بود که ایرانیان "یکرشته اندیشه‌های نوینی را به دل‌های خود راه داده‌اند" - اندیشه‌هایی که از اروپائیان فراگرفتند. می‌توان گفت ایرانیان پنج رشته را از اروپائیان فراگرفتند:

۱ - حکومت مشروطه و زندگانی از روی قانون و دلبستگی به میهن و جانفشانی در راه توده و بر پا کردن اداره‌ها و شیوه سربازگیری و اینگونه چیزها.

۲ - دانشهای نوین از جغرافی و تاریخ و فیزیک و شیمی و ستاره‌شناسی و ریاضیات و مانند اینها.

۳ - به کار انداختن ماشینهای بافندگی و ریسندگی و کشاورزی و افزارسازی و بهره‌مندی از اختراعاتها.

۴ - شور اروپائیکری و لاف تمدن و هابیهوی پیشرفت و حزب سازی و رمان نویسی و اینگونه چیزها.

۵ - فلسفه مادی و بدآموزیهای مادگیری و زندگی را نبرد دانستن و دیگر اندیشه‌های تند و بیهوده. ۵۴

کسروی داوری خود را درباره نیک و بد این پنج رشته چنین خلاصه می‌کند که سه رشته نخست نیک و سودمند بوده "و ما اگر برخی خرده‌ها را به آنها گیریم دلیل آن نخواهد بود که ایرانیان را در فراگرفتن آنها بیراه شماریم. نیز پیداست که دو رشته آخر بد و زیانمند بوده و ما از هر یکی از آنها در جای خود سخنها رانده‌ایم" ۵۵.

در "آئین" برداشت سخن کسروی برتری و بهتری شرقیان بود نسبت به غربیان. اما این برداشت با گذشت زمان دیگر می‌گردد. انگیزه این دیگرگونی آشکارتر گردیدن ژرفای آلودگیها و گرفتاریهای شرقیان، بویژه ایرانیان، بود. خودش در تیرماه ۱۳۲۲ می‌گوید: "توده ایرانی با حال امروزی با توده‌های اروپایی درخور سنجش نیست. این بدیها که ما از ایرانی‌ها می‌بینیم تنها یک معنی دارد، و آن اینکه آلودگی این توده بیش از آنست که پنداشته می‌شد" ۵۶. این را نیز می‌توان افزود که رواج روزافزون اروپائیکری در چند سالی که از انتشار "آئین" گذشته بود عامل دیگری در آشفته‌گی فرهنگی و پیچیده‌تر گردیدن گرفتاریهای اجتماعی شده بود.

نکته دیگر در این زمینه‌ها درباره تفاوت نوع گرفتاری شرقیان و غربیان است. در سال ۱۳۲۱، در سرمقاله‌ای در روزنامه "پرچم" به عنوان "چه جدایی میانه شرقیان و غربیانست؟" پس از شمردن ایرادهای خود به غرب می‌نویسد: "با اینحال اگر اروپائیان را با آسائیان به سنجش گزاریم، باید گفت آنان گرفتاریشان کمتر از آسائیان و شایستگیشان به زندگانی بیشتر است. زیرا گذشته از دانشها و آگاهیها و هنرها و کارخانه‌های بزرگ و فنون جنگ و افزارهای جنگی و مانند اینها، که اگر نیک بسنجیم بی‌مبالغه در اروپائیان صد است و در شرقیان بیش از یک نیست، از دیده نیروهای معنوی نیز آنها بسیار جلوترند." از مثالهایی که به دست می‌دهد ریشه‌دارتری میهن‌پرستی در اروپا، پراکندگیهای مذهبی و مسلکی در شرق و ایران است و همچنین نکته‌ای را که بارها به میان می‌آورد در اینجا نیز به میان می‌آورد، و آن

اینست که هنوز پس از سی و شش سال [که در آن زمان از گرفتن مشروطه گذشته بود] دسته‌های بزرگی از مردم با مشروطه دشمنند و ریشخند می‌نمایند و یک شکل حکومتی که بهترین شکل‌های آن می‌باشد اینان از ناهمی و بیخردی گردن به آن نمی‌گذارند.

در همان گفتار در یکجا جدایی ایرانی و اروپایی را چنین خلاصه می‌کند:

نتیجه آن گمراهی‌های اروپا این شده که خود را به رنج و سختی اندازند و کمتر روی آسایش ببینند. ولی نتیجه این پست‌اندیشی ایرانیان و دیگر شرقیان آنست که زیر دست و توسری‌خور دیگران باشند و

شرمسار و سرافکننده زندگی نمایند. این دو با هم تفاوت بسیار دارد.^{۵۷}

این سخنان را کسروی در زمان جنگ دوم جهانی می‌گفت. در آن زمان کسانی از ایرانیان امید داشتند که در پایان جنگ نتیجه‌هایی به سود ایران به دست آید. یک دسته فیروزی متفقین را آرزو داشتند و دسته دیگر فیروزی دولتهای محور را. کسروی به همه ایرانیان می‌گفت: "شما خودتان دشمن خودتان می‌باشید. آنچه شما را زبون گردانیده و به زیر دست بیگانگان داده آلودگی‌های خودتانست."

"یک مردم تا خود نیک نباشند از نیکی‌های جهان بهره نخواهند یافت. یک توده آلوده اگر هم از پیشامدها سودی برند جز چند گاهه [= موقت] نتواند بود و سرانجام هوده‌ای [= نتیجه‌ای] از آن در دست نتوانند داشت"^{۵۸}. امروز که چهل و پنج سال از پایان آن جنگ می‌گذرد این سخنان کسروی نباید به توضیحی نیاز داشته باشد.

از آنچه گفته شد پیداست که از دیده کسروی رفتاری ایرانیان تنها اروپائیگری نیست: "... دل‌های ایرانیان یک لجنزاریست، یک باتلاقیست که همه چیزها را توانند گرفت و در آن لجنزار ناپاک فرو برد". به بدآموزی‌های گذشته اشاره می‌کند و می‌گوید: "... باورهای امروزی ایرانیان درهم آمیخته آن بدآموزی‌های کهن آسیایی با بدآموزی‌های نوین اروپائیست. بی شوند [= بی دلیل] نیست که آنها را لجنزار ناپاک می‌خوانیم"^{۵۹}.

کوشش‌های کسروی و آزادگان برای این بود که ایرانیان را از این "لجنزار ناپاک" بیرون آورند. برنامه‌ای که کسروی داشت و جایگاه غرب را در آن برنامه، خودش در آغاز چنین خلاصه کرد:

باید امروز در شرق به دو کار برخاست: یکی کیش‌های پراکنده را برانداختن، نادانی‌هایی که به نام دین میانه مردم رواج یافته از ریشه کنند، یاوه‌بافی‌هایی که از قرنهای زبونی بازمانده همه را لگدمال نمودن، به مردم درس غیرت و مردانگی و آزادی دادن. دیگری از غربیان دانشها و هنرهایی که می‌باید فراگرفتن و از آلودگی‌های آنان دوری جستن"^{۶۰}.

پانویسها:

۱ - کسروی سرگذشت خود را در کتاب "زندگانی من" و "ده سال در عدلیه" و یک سخنرانی به عنوان "چرا از عدلیه بیرون آمدم" نوشته است. اینها در اصل جداگانه چاپ شده بود، ولی اکنون می‌توان همه آنها را در یک جلد: زندگانی من، تهران، ۱۳۴۸، خواند. درباره سالهای آخر زندگانی او، من از دانسته‌های خود سود جست‌ام. در این گفتار نویسنده همه منابع کسروی است، مگر اینکه کس دیگری نام برده شود.

۲ - شاید بهترین دیباچه بر ایدئولوژی کسروی این دو کتاب باشد: "ما چه می‌خواهیم؟"، پیمان، سال ششم، ۱۳۱۹ (چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۹)؛ و "در راه سیاست"، چاپ دوم، تهران، ۱۳۲۴. برای فهرست جامع کتابهای کسروی و نوشته‌های دیگران درباره او دیده شود: محمود کتیرائی "کتابشناسی کسروی (طرح بسیار مقدماتی)"، فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۸/۱۳۵۱، صص. ۳۶۱-۳۹۸.

۳ - از جمله در امروز چه باید کرد؟، تهران، ۱۳۲۰.

۴ - زندگانی من، همان، ص. ۵۷.

۵ - همان، ص. ۵۸.

۶ - همان، صص. ۷۹-۸۲.

۷ - همان، صص. ۷۴-۷۳.

۸ - همان، صص. ۹۲-۱۰۰.

- ۹ - "خرده‌گیری و موشکافی"، در "کاروند کسروی"، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش یحیی نکاء، تهران، ۱۳۲۵، ص. ۲۳۷.
- ۱۰ - همان، ص. ۲۵۰ (چاپ اصلی، ۱۳۰۵).
- ۱۱ - همان، ص. ۲۳۸.
- ۱۲ - دیباچه "نامهای شهرها و دیه‌های ایران"، دفتر یکم، چاپ دوم، تهران، ۱۳۲۳؛ و نیز نکاء، کاروند، همان، ص. ۲۷۰.
- ۱۳ - همان (چاپ ۱۳۰۵)، ص. ۲۳۷.
- ۱۴ - آئین، بخش یکم، تهران، ۱۳۱۱، صص. ۳-۷.
- ۱۵ - آئین، یکم، صص. ۵-۷.
- ۱۶ - همان، صص. ۱۲-۱۴.
- ۱۷ - همان، ص. ۱۰۳.
- ۱۸ - آئین، یکم، صص. ۲۰-۲۲.
- ۱۹ - آئین، یکم، صص. ۱۴-۱۶.
- ۲۰ - آئین، دوم، ص. ۲۱.
- ۲۱ - همان، ص. صص. ۲۲-۲۳.
- ۲۲ - همان، صص. ۲۳-۲۴.
- ۲۳ - همان، ص. ۲۶.
- ۲۴ - پیام به دانشمندان...، ص. ۳۲.
- ۲۵ - آئین، دوم، صص. ۶-۷.
- ۲۶ - همان، ص. ۷.
- ۲۷ - این موضوع را در بسیار جاها بحث کرده است. از جمله در دین و جهان، پیام به دانشمندان اروپا و آمریکا، و در پیرامون روان (تهران، ۱۳۲۴)، و ورجاوند بنیاد.
- ۲۸ - آئین، دوم، صص. ۵۹-۶۰.
- ۲۹ - همان، صص. ۶۶-۶۷.
- ۳۰ - پیمان، سال دوم، ۱۳۱۳، ص. ۱۱.
- ۳۱ - آئین، یکم، ص. ۷۸.
- ۳۲ - آئین، دوم، ص. ۳۵.
- ۳۳ - قانون دادگری، ص. ۲۶.
- ۳۴ - آئین، یکم، صص. ۸۶-۸۷.
- ۳۵ - پیمان، سال ۱، شماره ۱۱، اردیبهشت ۱۳۱۳، صص. ۲۰-۲۱.
- ۳۶ - آئین، یکم، ص. ۵۱.
- ۳۷ - همان، ص. ۵۳.
- ۳۸ - همان، صص. ۵۴-۵۵. چنانکه می‌دانیم، تقی‌زاده بعدها از این عقیده بازگشت.
- ۳۹ - همان، ص. ۵۸.
- ۴۰ - همان، ص. ۶۵.
- ۴۱ - همان، ص. ۶۷.
- ۴۲ - همان، ص. ۶۸.
- ۴۳ - همان، صص. ۷۱-۷۲.
- ۴۴ - همان، صص. ۷۳-۷۴.
- ۴۵ - آئین، دوم، ص. ۶۸.
- ۴۶ - همان، صص. ۶۴-۶۵.
- ۴۷ - کاروند کسروی، ص. ۲۷۰.

۴۸ - همان، ص. ۲۴، یادداشت ۱ (از گردآورنده، یحیی ذکاء).

۴۹ - مجتبی مینوی، "پستی و بلندی ملل از چیست؟"، یغما، سال ۱، ۱۳۲۷، ص. ۴۰۸. این گفتار مینوی نامه‌ای است که او به کسی فرستاده بوده که درباره کسروی پرسشهایی کرده بوده است. در همین گفتار، می‌گوید نوشته‌های اجتماعی کسروی را نخوانده بوده است، ولی "... مرحوم کسروی را مرد میدان اینگونه تحقیقات و راهنماییها نمی‌دانم"، بلکه "هیچ ایرانی دیگری را نیز نمی‌شناسم که فعلاً علم و استعداد و مایه و قوه این را داشته باشد که رأی قاطع درباره علل تنزل ایرانیان بدهد و طریقه ازاله معایب و اعاده عظمت دیرین را نشان بدهد..." (ص. ۴۰۹). تاریخ این نامه داده نشده، ولی پیداست که پس از مرگ کسروی بوده.

۵۰ - این گفتارها در شفق سرخ، ۱۳ بهمن ۱۳۱۱ و ۱ فروردین ۱۳۱۲ چاپ شد. همه آنها با مقدمه حسین یزدانیان، در روزنامه امید ایران، ۲۱ فروردین و ۲۳ مرداد ۱۳۵۱ تجدید چاپ شد. جمله‌های منقول از دشتی و لیقوانی، به ترتیب، در شماره‌های ۲۱ اسفند ۱۳۱۱ شفق سرخ (= ۲۲ خرداد ۱۳۵۱ امید ایران) و ۲۴ اسفند ۱۳۱۱ (= ۱۹ تیر ۱۳۵۱ امید ایران) چاپ شده (من از امید ایران بهره جسته‌ام). در جمله‌های دشتی، در امید ایران، عبارت "... عقاید سبک آخوند..." آمده. ظاهراً "سبک" محرف "به یک" است که ما در بالا آورده‌ایم، وگرنه جمله از دیده دستوری ناقص است.

۵۱ - از این ترجمه‌ها پیمان، سال ۱، شماره ۱۲، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۱۳، ص. ۳۴ و پیمان، سال ۲، ۱۳۱۴، ص. ۲۹۶ یاد شده است.

۵۲ - پیمان، سال ۲، ۱۳۱۳، ص. ۱۶۹.

۵۳ - پیمان، سال ۷، ۱۳۲۰، صص. ۳۷۷-۳۷۳.

۵۴ - ما چه می‌خواهیم؟، ص. ۳۴.

۵۵ - همان، ص. ۳۴.

۵۶ - پرچم دوهفتگی، سال ۱، ۱۳۲۲، ص. ۳۲۰.

۵۷ - پرچم روزانه، ۱۹ مرداد ۱۳۲۱.

۵۸ - پرچم دوهفتگی، سال ۱، ۱۳۲۲، ص. ۳۱۳.

۵۹ - پرچم دوهفتگی، ۱۳۲۲، سال ۱، ص. ۴۰۶.

۶۰ - پیمان، سال ۲، ۱۳۱۴، ص. ۶۶۸.